

نمایشنامه « ستاره ها به همه چنتمک می زنند »

نوشته: پژمان شاهوردی

صحنه: نمایی از یک مزرعه بزرگ که دو مترسک {با لباس هایی شبیه به هم آنچنان که از هم تشخیص داده نشوند} بر چوب هایی همچون صلیب آویزان در دو طرف صحنه به چشم می خورد {زمین پراز پوشال علفهای خشکیده است} در کف صحنه نردبانی شکسته که تنها قسمتی از آن پیداست خود نمایی می کند، طنابی در ست در وسط صحنه و از آسمان تا یک متر زمین آویزان است، صدای همزمان باد و قارقار کلاغ به گوش میرسد؛ نورچند بار روشن و خاموش می شود چنانکه تداعی کننده گذر شب و روز باشد، رفته رفته صدای باد و کلاغ با صدایی مهیب {همچون بوغ کامیون و یاهر چه مثل آن} آمیخته میشود آنچنان که آزار دهنده می شود؛ دو مترسک با صدای باد تکان خورده و به این سو و آن سو میروند اما بر جای خود ثابتند (باد شدید تر می شود)

مترسک ۱: میگن باد مادرِ گرگه، اینقدر زوزه می کشه تا بچه اش زوزه کشیدن رو یاد بگیره

مترسک ۲: بیچاره گرگا که هیچ وقت مادرشون رو نمی بینند

مترسک ۱: بیا (به باد می گوید) بیا..... اینقدر بیا، تا خسته بشی

مترسک ۲: (با ترس) نه.... بسه، بسه، تورو خدا دیگه نیا

مترسک ۱: (با تمسخر) چی شده؟ داری می لرزی! ترسیدی؟

مترسک ۲: تو چطور؟

مترسک ۱: ترس؟ {بلند می خندد} همیشه دلم برای زور زدنی این باد بیچاره می سوزه

مترسک ۲: اما چاره دلِ راهِ راهِ ما توی دست همین باد بیچاره است

مترسک ۱: تو چیزی گفتی؟

مترسک ۲: (با ترس) نه.... گفتم خر اگه راه راه باشه خیلی قشنگ تره

مترسک ۱: اما هر خری که راه راه نیست، هر راه راهی هم خر نیست

مترسک ۲: تو چیزی گفتی؟

مترسک ۱: گفتم مثل اینکه نمی خواد قطع بشه

مترسک ۲: چی ؟ باد؟

مترسک ۱: قارقار این کلاغ لعنتی

(باد شدیدتر میشود)

مترسک ۲: انگار نوبت، نوبت تواه

مترسک ۱: این باد کوچکتر از اونه که به تن این بید لرزه بندازه

مترسک ۲: اگه لرزه انداخت و نوبت شد چی؟

مترسک ۱: آسیابی که من خر ارادشم هیچ وقت به نوبت کارنکرده

مترسک ۲: من عاشق خرای راه راهم

(ناگهان باد شدید تر می شود، مترسک ها تکان می خورند، نور میرود، گرد و غباری صحنه را فرا می گیرد؛ باد

آرام می شود، نور می آید، مترسک ۲ از صلیب به روی زمین افتاده است)

مترسک ۲: (روی زمین پهن شده است، سرش را بالا می گیرد، سعی می کند بلند شود، کرختی دست و پاهایش

اجازه بلند شدن به او را نمی دهد، کم کم باسختی بلند می شود، با تعجب به اطرافش نگاه می کند): چه خوب.....

می شنوی؟ دیگه صدایی نمیداد

مترسک ۱: اما صدای قارقار اون کلاغ لعنتی هنوز توی گوش من داره می پیچه

مترسک ۲: نمی دونم کی بود که می گفت: هیچ وقت از هیچ بر هیچ، میپچ

مترسک ۱: هی تو (به مترسک ۲ اشاره می کند) پیچ، نیچ، تو پیچ، بیچ..... بزن.. زن، بزن، زن

مترسک ۲: (دستهایش را بر سر می گذارد و می نشیند) نزنید، نزنید، اعتراف می کنم، اعتراف می کنم

مترسک ۱: تو چیزی گفتی؟

مترسک ۲: (تازه متوجه رهایی خود از صلیب شده است به دستهایش نگاه می کند و فریاد می زند): گفتم چقدر

خوبه که دست و پاهات خوشگل کننده یک صلیب نباشه

مترسک ۱: اما هر صلیبی که خوشگل نیست، هر خوشگلی هم صلیب نیست

مترسک ۲: باید برم (شروع به رفتن می کند)

مترسک ۱: کجا؟

مترسک ۲: هر جایی که اسمش اینجا نباشه

مترسک ۱: (می ترسد و فریاد میزند) نه

مترسک ۲: نه؟!

مترسک ۱: تو نباید بری، تو باید به شکل اولت برگردی، اون الانه که سر برسه

مترسک ۲: (بی خیال) وقتی سر رسید حتما بادش بزن تا کفش بشینه

مترسک ۱: مثل اینکه یادت رفته اون خودش گفت جایی نرید تا من برگردم

مترسک ۲: من که جایی نریدم! (با تمسخر به شلوار مترسک ۱ اشاره می کند) این تویی که از شلوارت داره دود

بلند می شه

مترسک ۱: (با عصبانیت) تو چیزی گفتی؟

- مترسک ۲: گفتم باید برم
- مترسک ۱: اما تا حالا کسی نتونسته از این چهار دیواری بالا بره
- مترسک ۲: دستت رو توی سوراخ سد کن، اگه دستت رو توی سوراخ سد کنی هیچ وقت به جهنم نمی ری
- مترسک ۱: وقتی چشمت اون جاهایی رو که نباید ببینی، میبینه اون وقته که باید براش عینک بخری
- مترسک ۲: اما من هیچ وقت به ساعت نگاه نکردم
- مترسک ۱: ساعت؟! ساعت روی چند خوابیده؟
- مترسک ۲: (دست هایش را نگاه می کند) عینکم... عینکم رو نیست
- (شروع به گشتن زمین می کند)
- مترسک ۱: کار خودشه
- مترسک ۲: کی؟ باد؟
- مترسک ۱: نه، اون کلاغ بد قواره
- مترسک ۲: خیلی دیر شده باید برم
- مترسک ۱: نه (فریاد میزند) گفتم الانه که دیر بشه
- مترسک ۲: حق با تواه الانه که دیر بشه، پس باد فرار کنم (شروع به فرار می کند)
- مترسک ۱: تو باید بمونی و مرگت رو روی داری که برات تراشیدن تجربه کنی
- مترسک ۲: تو خیلی ساده ای، (با ناراحتی) اما اینو بدون که خر، راه راهش خوشگل تره (شروع به رفتن می کند) اینقدر اینجا بمون تا صورتت مثل موهات زرد بشه (شروع به فرار می کند اما به هر سو که می رود می ترسد و دوباره بر می گردد گویی قدرت انتخاب ندارد- به طرف مترسک ۱ می اید): تو چیزی گفتی؟
- مترسک ۱: این اولین باری بود که من چیزی نگفتم و تو چیزی شنیدی
- مترسک ۲: آخرین بار یاده از کدوم طرف اومدی؟
- مترسک ۱: خوبه خوب، تا تونستم دور خودم چرخیدم؛ سه دور از چپ به راست، چهار دور از راست به چپ، تازه اون موقع نظام جمع رو خوب یاد گرفته بودیم؛ آخه در صورتی به ما مرخصی پایان دوره می دادن که ما رژه خوبی می رفتیم (با خوشحالی) ما خیلی خوب گرفتیم
- مترسک ۲: یعنی تو راه اصلی رو بلدی؟
- مترسک ۱: به چپ، چپ، به راست، راست.. گورهاان خیلی خوب
- مترسک ۲: میای باهم فرار کنیم؟
- مترسک ۱: اما اون گفت از جات تکنون نخوری تا من برگردم
- مترسک ۲: (جلوی مترسک ۱ خم می شود) پس سوار شو، سوار شو تا من ببرمت
- مترسک ۱: توی این دور و زمونه کسی دیگه سوار خر نمی شه

مترسک ۲: حق با شماست عالی جناب (گویی سور ماشین شده و برای سوار کردن مترسک ۱ در کنار او می ایستد) تمنا می کنم حضرت اعلی

مترسک ۱: بوی گندت داره حالم رو به هم می زنه ،زود تر به همش بزن تا ته نگرفته

مترسک ۲: تو توی احمقی رو دست نداری

مترسک ۱: (انگار کلمه ی آشنایی را شنیده) احمق (با خوشحالی فریاد میزند) احمق همیشه خوابه ،جاش توی رخت خوابه....اما من همیشه راست وایسام تا کسی از چراغ قرمز رد نشه

مترسک ۲: انگار معلم خطمون بود که می گفت:دو خط موازی هیچ وقت به هم نمی رسند(با افسوس)من و توام حکایت همون معلم

(صدای قارقار کلاغ به گوش می رسد)

مترسک ۱: می شنوی؟(باترس)الانه که سر برسه،قارقاراین کلاغ یعنی طبل بزرگ زیر پای چپ

مترسک ۲: باید فرار کنیم(دور مترسک ۱ می چرخد)

(صدای باد و کلاغ شدیدتر می شود)

مترسک ۲: (با ترسیدن مترسک ۱ خوشحال می شود و آواز میخواند):چرخ چرخ عباسی،خدا منو نندازی

مترسک ۱: هی دور من نچرخ ،داره حالم به هم می خوره(فریاد میزند)نه....

(صدای باد و کلاغ شدید تر میشود،با زیاد شدن این دو، صدای دو مترسک نیز در هم میپیچد،صدا ها به اوج میرسد،نور میرود بعد از چند ثانیه نور می آید،مترسک ها که هر کدام به گوشه ایی از صحنه افتاده اند همزمان سر خود را بلند می کنند و به هم خیره می شوند،ناگهان تر سیده و به گوشه ایی فرار می کنند،مترسک ۱ که تازه متوجه آزادی خود شده است با ترس فریاد میزند)

مترسک ۱: نه.....الان که سر برسه

مترسک ۲: بیا فرار کنیم

مترسک ۱: ما هر جا بریم اون قبل از ما اونجاست

مترسک ۲: پس بیا جایی بریم که اون اونجا نباشه

مترسک ۱: مثلا کجا؟

مترسک ۲: یه جایی -

مترسک ۱: (با خود فکر می کند)فکر به جایی بود

مترسک ۲: بهتره که {با دست به سمتی اشاره می کند}از این طرف بریم

مترسک ۱: (جلوی او را میگیرد)نه،اون اونجاست(با ترس)

مترسک ۲: پس {سمتی دیگر را نشان می دهد}از این طرف میریم

- مترسک ۱: {جلوی او را می گیرد} نه..اون حتما اونجاست
- مترسک ۲: {سمتی دیگر را نشان می دهد} خوب از این طرف می ریم
- مترسک ۱: {جلوی آن را می گیرد} نه صبر کن {گوش خود را بروی زمین می گذارد} صدایش رو میشنوم ،اون اونجاست
- مترسک ۲: (با تعجب به او نگاه می کند ،سپس در زمین به دنبال چیزی میگردد،چشمش به نردبان می افتد،آن را از زمین بلند می کند و به روی شانه های مترسک ۱ که به روی زمین است می گذارد و فریاد میزند)پس بادبانها را بکشید،صدو هشتاد درجه غربی،از این طرف میریم {با دستش مسیر آسمان را نشان می دهد و شروع به بالا رفتن از نردبان می کند}
- مترسک ۱: نه
- مترسک ۲: حرکت میکنیم {توانایی ایستادن به روی نردبان را ندارد و زمین می خورد}
- مترسک ۱: برای این راه هیچ وقت جاده نکشیدن ،به همین خاطره که هیچ وقت روی نقشه آسمون رو نمی بینیم
- مترسک ۲: بیچاره اونهایی که راه آسمون رو باید تا آخر برند ...اما هیچ وقت به آخرش نمی رسند
- مترسک ۱: کاش می شد از آسمون به نردبون آویزون می کردند تا ازش بالا می رفتیم و به پشت بوم زمین می رسیدیم،اون وقت از اونجا برای همه دست تکون می دادیم
- مترسک ۲: اما اگه زمستون بود چی؟اونوقت مجبور می شدیم همه برفای روی پشت بوم رو ما پارو کنیم
- مترسک ۱: اما زمین که پشت بوم نداره
- مترسک ۲: مگه من گفتم داره؟
- مترسک ۱: تو همین حالا گفتی زمین پشت بوم داره
- مترسک ۲: من؟!
- مترسک ۱: نه ...من
- مترسک ۲: تویه احمقی...احمق
- (باشنیدن کلمه احمق به شکل صلیب می ایستد و فریاد می زند)
- مترسک ۱: احمق؟! احمق همیشه خوابه،جاش توی رختخوابه(با ناراحتی)اما من همیشه راست وایسام تا کسی از چراغ قرمز رد نشه
- مترسک ۲: اگه رد شد چی؟
- مترسک ۱: می کشمش
- مترسک ۲: باچی؟!
- مترسک ۱: (پوشال گندمی از صلیب او کنده و به او نشان می دهد): با این
- مترسک ۲: با این؟!

مترسک ۱: مگه نمی دونی؟

مترسک ۲: چی رو؟

مترسک ۱: هر کی از این بخوره بد بخت می شه، می میره

مترسک ۲: (می خندد) اما من خیلی از اینا خوردم ،اما هیچ وقت نمردم!

مترسک ۱: اگه بهت بگن نخور ،بعد بی اجازه بخوری، می میری

مترسک ۲: (با نگرانی فریاد میزند) نه....بیا زود تر از اینجا فرار کنیم

مترسک ۱: ما نباید باهم فرار کنیم،ما باید جدا جدا فرار کنیم

مترسک ۲: یعنی می گی باید چه کار کنیم؟

مترسک ۱: (سمتی را به او نشان می دهد) تو از اون طرف برو،من از این طرف(خود به سمت دیگر اشاره می کند)

با هم: سه ..دو....یک

(هر دو از هم جدا میشوند و در طول یک دایره شروع به دویدن می کنند،کم کم حرکات و صدای پای آنها با هم هماهنگ می شود و به شکل رژه در می آید و ریتم خاصی پیدا می کند)

مترسک ۱: چپ،راست،چپ

مترسک ۲: یک

مترسک ۱: چپ،راست،چپ

مترسک ۲: دو

مترسک ۱: چپ،راست،چپ

مترسک ۲: سه

(بعد از چند دور چرخیدن ،هر دو خسته شده و به گوشه ای می افتند،سکوت صحنه را می گیرد که ناگهان

مترسک ۱ فریاد میزند)

مترسک ۱: می شنوی؟ توام می شنوی؟

مترسک ۲: چی رو؟

مترسک ۱: دیگه نمی آد

مترسک ۲: چی ؟باد؟

مترسک ۱: نه ...صدای قارقار این کلاغ لعنتی

مترسک ۲: (از خوشحالی فریاد میزند) مبارکه،مبارکه

مترسک ۱: (ناراحت می شود) اما قارقار اون کلاغ با غرو غور این دل؛همیشه برام یه سمفونی بی نظیر بود

مترسک ۲: سمفونی؟! این اسم چقدر برام آشناست

مترسک ۱: یعنی می گی چه بلایی سر کلاغ اومده

مترسک ۲: شاید توی رود خونه غرق شده

مترسک ۱: (با عصبانیت رو به مترسک ۲ می کند) یا شاید کسی اونو کشته تا دیگه صدایش رو نشنوه

مترسک ۲: (می ترسد و از او دور می شود) اما من همیشه از اون کلاغ می ترسیدم، هیچ وقت جرات نکردم به

اون نزدیک بشم، چطور می تونم اونو کشته باشم

مترسک ۱: (با عصبانیت به سمت او میرود) من انتقام اونو از تو می گیرم

مترسک ۲: نه.. تو اشتباه می کنی

مترسک ۱: (دست هایش را دور گردن مترسک ۲ حلقه می کند) اعتراف کن، هر حرف تو ممکنه در تخفیف

مجازات موثر باشه

مترسک ۲: اما تو خودت هم از اون متنفر بودی حالا چرا-

مترسک ۱: به تو ربطی نداره تا نکشتمت بگو چه بلایی سرش آوردی، من اونو دوست داشتم

مترسک ۲: (فریاد میزند) پیداش کردم

مترسک ۱: کو؟! کجاست؟

مترسک ۲: میگن کلاغ ها زیر پای راست اون کسی که دوستش دارند؛ تخم میزارند، بیا بگردیم و تخمش رو پیدا

کنیم

(مترسک ۱ کنا رصلیب خود می ایستد و مترسک ۲ شروع به گشتن زیر پای راست او می کند)

مترسک ۱: اینجا دقیقا زیر پای راست منه

مترسک ۲: (می گردد اما تخمی پیدا نمی کند) فایده ای نداره

مترسک ۱: بیشتر بگرد

مترسک ۲: (با تمسخر) این فرمول نشان دهنده آن است که کلاغ قصه ما هیچ وقت از خر راه راه خوشش نیامده

است

مترسک ۱: نکنه!

مترسک ۲: نکنه چی؟

مترسک ۱: احتمالا نیم کاسه ایی زیر کاسه است (به طرف صلیب مترسک ۲ می رود و زیر پای راست آن را می

کند)

مترسک ۲: هی: تو داری چه کار می کنی

(مترسک ۱ تخم کلاخی در زیر پای مترسک ۲ پیدا می کند و فریاد می زند)

مترسک ۱: خیانت، خیانت.. می دونستم همش زیر سر تو بود

- مترسک ۲: (با ناراحتی تخم را از او می گیرد) یعنی اون عاشق من بود، یعنی من و اون عاشق و معشوق بودیم؟ (گریه می کند)
- مترسک ۱: یعنی اون منو دوست نداشت؟ یعنی - (گریه می کند و بعد عصبانی می شود) همون بهتر که مُرد، با اون قیافه زشت و صدای کریهش
- مترسک ۲: (با عصبانیت یقه ی مترسک ۱ را می گیرد) هی! تو حق نداری در مورد معشوق من اینطوری حرف بزنی
- مترسک ۱: اما اون اول معشوق من بود، تو حق نداری در مورد اون اینجوری حرف بزنی
- مترسک ۲: فکر می کنم بدنت می خاره؟
- مترسک ۱: فکر می کنم بدن تو می خاره
- مترسک ۲: اما خارش بدن تو بیشتر
- مترسک ۱: اون بدنی که خارشش بیشتره بدن تواه
- مترسک ۲: نه
- مترسک ۱: نه
- (کم کم هر دو احساس خارش در بدن خود می کنند و شروع به خاریدن بدن خود می کنند، آنقدر می خارند که هر کدام به گوشه ایی از صحنه می افتند و غلط می خورند در این هنگام صدایی مهیب به گوش می رسد)
- مترسک ۱: تو چیزی گفتی؟
- مترسک ۲: نه تو چیزی گفتی؟
- مترسک ۱: توهم شنیدی؟
- مترسک ۲: یادمه معلم ورزشمون همیشه می گفت: شنیدن کی بود مانند دیدن
- مترسک ۱: هیچ وقت این صدا رو نشنیده بودم
- مترسک ۲: اما من شنیده بودم
- مترسک ۱: کی؟!
- مترسک ۲: وقتی که منو آورد اینجا
- مترسک ۱: آره.. خودشه داره نزدیک میشه
- مترسک ۲: بیا بیا با هم فرار کنیم
- مترسک ۱: اما ما نباید با هم فرار کنیم
- مترسک ۲: چون ما دو قطب مخالف آهنرباییم که نباید به هم نزدیک بشیم، نزدیکی ما یعنی مرگ
- مترسک ۲: در علوم پایه به این قضیه رانش می گویند
- مترسک ۱: این عاقلانه ترین حرفیس بود که تا حالا از یک نادان شنیده بودم
- مترسک ۲: پس ما نباید به نزدیک بشیم

(هر دو سینه خیز به طرف هم می آیند و به هم نزدیک می شوند)

مترسک ۱: نزدیکی ما یعنی مرگ

مترسک ۲: ما نباید به هم نزدیک بشیم

مترسک ۱: نباید به هم - (به هم می رسند، دست هایشان به هم برخورد می کند، هر دو منتظرند که اتفاقی بیفتد، اما نمی افتد، هر دو خوشحال می شوند و فریاد می زنند)

مترسک ۲: ما دو قطب مخالف نیستیم

مترسک ۱: ما موافقیم موافق

(با خوشحالی شروع به رقصیدن می کنند، شعری را می خوانند که معنی و مفهومی ندارد، تنها تکرار چند حرف است)

مترسک ۱: (دست مترسک ۲ را گرفته و در گوش او می گوید) با هم فرار می کنیم

مترسک ۲: (با او دست می دهد) با هم فرار میکنیم (سمتی را نشان می دهد) مسیر اول

مترسک ۱: (جلوی او را می گیرد) نه....

مترسک ۲: (سمتی دیگر را نشان می دهد) مسیر دوم

مترسک ۱: (جلوی او را می گیرد) نه ...

مترسک ۲: (سمتی دیگر را نشان می دهد) مسیر سوم

مترسک ۱: (باز هم جلوی او را می گیرد) نه

مترسک ۲: (سمت دیگری را نشان می دهد) مسیر چهارم

مترسک ۱: (باز هم جلوی او را می گیرد) نه...

مترسک ۲: (دستش را به سمت آسمان می گیرد و طنابی را که از آسمان آویزان است نشان می دهد و فریاد می زند) مسیر پنجم

مترسک ۱: (فریاد میزند) نه... تا حالا کسی دست به این طناب نزده می گن این طناب زمین و آسمون رو دو نصف می کنه، تو نباید به اون نزدیک بشی

مترسک ۲: اما این تنها راه خلاص شدن ماست، مگه خودت نگفتی اون الانه که سر برسه؟

(مترسک ۲ نردبان را برداشته و بروی شانه های مترسک ۱ می گذارد و می خواهد از آن بالا برود و طناب را بگیرد)

مترسک ۱: نه، صبر کن، تصمیم خودت رو بگیر بعد برو، این راه پشیمونی نمی طلبه

مترسک ۲: نمودن، نمودن، نه، چه با طناب، چه با صلیب (شروع به بالا رفتن می کند)

مترسک ۱: هی صبر کن، یه قول به من می دی؟

مترسک ۲: چه قولی؟

- مترسک ۱: قول می دی اگه به اون بالا رسیدی ,ستاره منو برام بیاری؟
- مترسک ۲: (با تعجب)ستاره؟!مگه تو ستاره داری؟!
- مترسک ۱: آره ,اون بالاست,سبزه سبزه,اگه دیدیش بهش بگو اینقدر چشمتو به خاطر من اذیت نکن,کمتر به من چشمک بزن,بهش بگو دیگه باورم شده که منو دوست داری
- مترسک ۲: اما ستاره ها به همه چشمک میزنند ,ستاره اگه چشمک نزنه ستاره نیست,سیاره است
- مترسک ۱: اما اون فقط به من نگاه می کنه و فقط به من چشمک میزنه
- مترسک ۲: وقتی ستاره آدم نگاهش می کنه,انگار تمام عالم رو به آدم دادن
- مترسک ۱: بهش بگو اینقدر منتظرت میمونم تا بلاخره یه روزی از این طناب پایین بیای و بیای پیشم
- مترسک ۲: اما ستاره ها هیچ وقت پایین نمی آن این ماییم که باید بالا بریم(دستش را به طرف مترسک ۱ دراز می کند)بیا بیا,با هم بریم و خودت بهش بگو
- مترسک ۱: نه تو بروولی قول بده اونو برام بیاری
- (مترسک ۱ محکم نردبان را گرفته و مترسک ۲ شروع به بالا رفتن از طناب می کند ,مقداری که بال می رود ناگهان صدای مهیبی همچون بوغ یک کامیون بزرگ به گوش می رسد,هر دو می ترسند ,مترسک ۱ نردبان را رها می کند و مترسک ۲ به زمین می افتد و دستش به طناب نمی رسد)
- مترسک ۲: نمیشه؟نمیشه؟نمیشه..
- مترسک ۱: هر وقت این صدای لعنتی یه دفعه قطع بشه ,یعنی اینکه اون داره به ما نزدیک میشه
- مترسک ۲: یعنی الان صدا قطع شد؟!
- مترسک ۱: قطع شد
- مترسک ۲: نه قطع نشد
- مترسک ۱: چرا قطع شد
- هر دو: (با ترس فریاد میزنند) نه.....
- (هر کدام ترسیده و به گوشه ایی فرار می کنند در این بین ناگهان به هم می خورند و هر دو نقش زمین می شوند)
- مترسک ۱: می شنوی؟دیگه صدایی نمی آد
- مترسک ۲: اما اون همین دور و براست
- مترسک ۱: دیگه سر رسیدن و کف کردنش داره حالم رو به هم می زنه ,زود تر به همش بزن تا ته نگرفته
- مترسک ۲: (نردبان را به مترسک ۱ می دهد)بیا دوباره امتحان کنیم ,این بار تو بالا برو
- مترسک ۱: (می ترسد)نه تا حالا کسی دست به این طناب نزده دست زدن به این طناب یعنی مرگ
- مترسک ۲: اما تنها راه فرار ما همین طنابه,تو که عاشق این چوبه های دار نیستی ؟هستی؟!
- مترسک ۱: دار,داره,حتی اگه دار قالی باشه,از هرچی داره متنفرم,حتی غذایی که توش پیاز داره

مترسک ۲: (نردبان را روی شانه های خود می گذارد و از او دعوت می کند که به بالا برود)؛ پس شروع کن

مترسک ۱: قبوله

(مترسک ۱ با ترس شروع به بالا رفتن از طناب می کند، دو پله که بالا می رود، دستش به طناب می رسد او را می گیرد که ناگهان همان صدای مهیب به گوش می رسد، هر دو می ترسند و به زمین افتند، طناب پاره شده و در دست مترسک یک است که نقش زمین شده است)

مترسک ۱: نمی شه نمی شه، نمی شه

مترسک ۲: هر وقت صدای این کلاغ لعنتی یه دفعه قطع بشه، یعنی اینکه اون داره به ما نزدیک میشه

مترسک ۱: یعنی الان صدا قطع شد؟

مترسک ۲: قطع شد

مترسک ۱: نه قطع نشد

مترسک ۲: چرا قطع شد

هر دو با هم: (فریاد میزنند) نه....

(هر دو سر طناب را گرفته و به گوشه ایی فرار می کنند، در نهایت به هم برخورد کرده و نقش زمین می شوند، مترسک ۱ سرش را بلند می کند و به اطراف می نگرد)

مترسک ۱: با اومدنش از آسمون سنگ می باره و هر کجا رو که نگاه می کنی همه در حال فرار به این طرف و اون طرفند، کسی نمی دونه کجا فرار می کنه، اصلاً نمی دونن چرا فرار می کنن، فقط اینو می دونند که اگه وایسن و بهش التماس کنند، از اشکاشون آهن می سازه و اونو پتک میکنه و به سرشون می کوبه، اون وقته که دیگه نمیشه از دل خاک پیچ و مهره و سنگ سرهم کرد و بُرجهای آسمون خراش درست کرد، دیگه هیچ کارخونه ایی کفش درست نمی کنه تا جلوی داغیه آسفالت داغ رو بگیره، دیگه مغزومخ و اراده و غیرت و شرف، معنا نداره؛ هرچه هست و نیست (طناب رو به شکل چرخ آسیاب به دور گردن مترسک ۲ می اندازد) چرخ های آسیابیه که هرروز باید بچرخند و با چرخیدنشون، مرگ به سراغ ما می آد (گریه می کند) آره من و تو خر اراده ی اون آسیابیم که چشم هامون همیشه باید بسته باشه تا چرخیدن به دور خودمون رو احساس نکنیم (عصبانی می شود) من و تو محکومیم، محکوم به زنده بودن، محکوم به دیدن مرگ لحظه، لحظه ی خوشبختیمون (فریاد می زند) می فهمی؟

مترسک ۲: (در عینه بی خیالی، گویی که اصلاً به حرف هایش توجه نکرده) تو چیزی گفتی؟!

مترسک ۱: (با خنده) آره گفتم خر نه راه راهش قشنگه، نه سادش؛ خر، خره و خرام همیشه احمقند

مترسک ۲: (به شکل صلیب می ایستد) احمق همیشه خوابه جاش توی رختخوابه، اما من همیشه راست وایسام

تا کسی بی اجازه از چراغ قرمز رد نشه

مترسک ۱: (یقه او را می گیرد) احمق جان الان یه نفر از چراغ قرمز رد شد و تو حواست نبود

مترسک ۲: هیس.... دیدمش، به قصد کاری باهاش نداشتم، از آشناهامون بود

مترسک ۱: تو چرا اینقدر بی شعوری؟

مترسک ۲: تو چرا اینقدر بی شعوری؟!

مترسک ۱: اومدن تو به اینجا یه اشتباه بود، یه اشتباه بزرگ

مترسک ۲: تو هنوز نفهمیدی که ما خودمون اینجا نیومدیم (فریاد میزنند) ماروبه جبار به اینجا آوردن، می فهمی؟؟؟

مترسک ۱: می فهمم که یه عمر منتظرشم تا سر برسه، تو تاحالا منتظر بودی تا بدونی انتظار چه دردی داره؟

مترسک ۲: منتظر؟!.... خیلی وقته که منتظرم

مترسک ۱: منتظر کی؟! منتظر چی؟!

مترسک ۲: منتظر ستاره ام

مترسک ۱: ستاره ات؟! مگه تو هم ستاره داری؟!

مترسک ۲: اون بالاست، روزها سر کاره، بیشتر شبا به من سر میزنه، اون منو خیلی دوست داره، اون همیشه به من

چشمک می زنه

مترسک ۱: اما ستاره ها به همه چشمک میزنند، ستاره اگه چشمک نزنه ستار نیست سیاره است

مترسک ۲: نه، ستاره ی من، فقط به من چشمک میزنه؛ اونا ها ببین (به آسمان اشاره می کند) نه؛ تو نگاه نکن اون

داره چشمک میزنه (اجازه نمی دهد نگاه آسمان کند)

مترسک ۱: پس تو منتظری تا اون بیا پایین؟

مترسک ۲: یک بار بهت گفتم، ستاره ها پایین نمی ان، این ماییم که باید بریم پیش اونها، آره من باید برم پیش

ستاره ام

(طناب پاره شده را از روی زمین بلند می کند و رو به آسمان می گیرد، آنچنان که می خواهد از آن بالا برود)

مترسک ۱: (به طرف او می رود و طناب را از دست او میگیرد)، این طناب مال منه، تو حق نداری از اون بالا بری

مترسک ۲: اما این طناب برای هر دوی ماست

مترسک ۱: از این طناب یک نفر بیشتر نمی تونه بالا بره اون یک نفرم منم؛ اون اگه تو رو دوست داشت حتما

خودش می اومد سراغت، پس تو رو دوست نداره

مترسک ۲: اما اون راست وایساده تا آسمون خراب نشه وگرنه تا حالا صد دفعه اومده بود

مترسک ۱: اونم مثل اون کلاغ بد ریخت که هیچ وقت عاشق من نبود، هیچ وقت عاشق تو نبوده و نیست

مترسک ۲: اما اون به من چشمک میزنه

مترسک ۱: ستاره ها به همه چشمک میزنند، ستاره اگه چشمک نزنه ستاره نیست، سیاره است

مترسک ۲: ولی من مطمئنم که اون میاد سراغم

مترسک ۱: تو اشتباه می کنی، اون هیچ وقت سراغ تو نمی آد

مترسک ۲: میاد، تو اشتباه می کنی، اون ستاره منه

مترسک ۱: اونم کلاغ من بود

مترسک ۲: اما من عاشق اونم

مترسک ۱: کلاغم عاشق من بود

مترسک ۲: اون حتما می اد

مترسک ۱: اون هیچ وقت نمیاد

(با هم گلاویز می شوند و به دور هم می چرخند، صدای هر دو بالا می رود که ناگهان نردبانی طنابی همچون نردبان هلیکوپتر از آسمان صحنه آویزان می شود و نوری چشمک زنان روی آن می افتد، با دیدن آن مترسک ها برای چند لحظه به آن خیره می شوند و سپس مترسک ۲ با خوشحالی فریاد میزند)

مترسک ۲: اومد... اومد.. اون اومد، می دوستم که می آد

مترسک: (با ناراحتی به روی زمین می افتد)

مترسک ۲: می دوستم که بالا خره میاد، باید خودم رو آماده کنم

مترسک ۱: (مبهوت) یعنی اون اومده سراغ تو؟!

مترسک ۲: (فخر فروشانه سرش را تکان می دهد) اوم، منو تا پیش ستاره ام همراهی می کنی؟ (سوار بر دوش مترسک ۱ می شود)

مترسک ۱: شاید اون بخواد بیاد پایین؟

مترسک ۲: نه ،با چشمک هاش بهم گفت منتظرتم، تو بیا

مترسک ۱: یعنی تو می خوای منو تنها بزاری؟!

مترسک ۲: خودت که میبینی، مجبورم

مترسک ۱: دوباره می آی پیش من؟

مترسک ۲: حتما اگه ستاره ام اجازه بده

مترسک ۱: یه قول به من می دی؟

مترسک ۲: چه قولی؟

مترسک ۱: قول می دی برای منم یه ستاره پیدا کنی تا امنم به من چشمک بزنه و بیاد سراغ منو ،منو بیره پیش خودش

مترسک ۲: حتما، قول می دم

مترسک ۱: تو یه احمق دوست داشتنی بودی

مترسک ۲: (خوشحال می شود و فریاد میزند) احمق همیشه خوابه ،جاش توی رختخوابه،....اما من دیگه راست

واینمیسم، عبور برای هم آزاده؛ همه می تونند از چراغ قرمز رد بشن

(از پله های نردبان در حال بالا رفتن است که ناگهان همان صدای مهیب به گوش می رسد، دستش از نردبان رها می شود و به زمین می افتد، مترسک ۱ هراسان او را از نردبان جدا می کند)

مترسک ۱: خودش...خودشه، اون همین اطرافه، این بار دیگه حتما سر می رسه، یا الله برو سر جات وایس

مترسک ۲: نه من باید با ستاره ام برم (سعی می کند به نردبان برسد اما نمی تواند)

مترسک ۱: تو باید بمونی، تو نباید فرار کنی

(مترسک ۲ هرچه تلاش می کند به نردبان نمی رسد، نردبان کم کم بالا می رود و او از بالا رفتن جا می ماند)

مترسک ۱: (هر چیزی سر جای خودش قشنگتره، می دونی اگه اون الن سر برسه و تو رو سر جات نبینه، چی میشه

مترسک ۲: (گریه می کند) آسمون پاره میشه، ابرا سوراخ سوراخ میشن؛ کوهها راه می افتن و دودِ کارخونه ها

تموم میشه، دیگه کسی با کفش داغ روی آسفالت داغ راه نمی ره، دیگه کسی فکر پرواز به سزش نمی زنه، دیگه

سیبی از درخت نم یافته و کسی نمی فهمه گردی یعنی چی؟ دیگه مرضِ کار مثل خوره به جون آدمان می افته و

آسمون از دود ماشینا سیاه و کبود نمی شه، اونوقته که دیگه کسی بچه دار نمی شه و شهرها اینقدر سیاه و کبود نمی

شن، هرکس سرش توی لاک خودشه و گندم و با کفش، کفش و با آهن، آهن رو با گندم معامله نمی کنن؛ اون موقع

دیگه من، من نیستم؛ توام تو نیستی، من....تو..../.....

(دورخود می چرخد و به گوشه ایی از زمین می افتد؛ موسیقی فضای صحنه را پر می کند، مترسک ۱ با ناراحتی

بالای سر او می آید)

مترسک ۱: بیا فرار کنیم

مترسک ۲: تو چیزی گفتی؟

مترسک ۱: بیا با هم فرار کنیم و از اینجا دور شیم

مترسک ۲: اما اون همین اطراف و هر جا بریم دست اون به ما می رسه

مترسک ۱: اینقدر دور میسیم که هیچ وقت دستش به ما نرسه

مترسک ۲: اما هر جا بریم اون قبل از ما اونجاست

مترسک ۱: بیا از نردبون بالا بریم

مترسک ۲: اما تا حالا کسی از این نردبون بالا نرفته

مترسک ۱: پس بیا از طناب بالا بریم

مترسک ۲: اما تا حالا کسی دست به این طناب نزده

مترسک ۱: بیا با هم بازی کنیم

مترسک ۲: دیگه حالی برای بازی کردن باقی نمونده

مترسک ۱: بیا با هم بجنگیم

مترسک ۲: همین که راست وایسیم یعنی داریم می جنگیم

مترسک ۱: (نگاه به آسمان می کند, نور چشمک ستاره صحنه را پر میکند, مترسک ۱ با خوشحالی فریاد میزند)

مترسک ۱: ستاره ات, اون دوباره اومد اون می خواد تو رو با خودش ببره, اون داره به تو چشمک میزنه

مترسک ۲: ستاره ها به همه چشمک میزنند, ستاره اگه چشمک نزنه ستاره نیست, سیاره است

مترسک ۱: پس بیا با هم بمیریم

مترسک ۲: مردن یعنی رفتن, اما ما اومدیم که بمونیم

مترسک ۱: بیا با هم زندگی کنیم

مترسک ۲: بیا با هم زندگی کنیم؛ اون همین اطرافه, اینقدر می مونیم تا بیاد

هر دو با هم: اینقدر می مونیم تا بیاد

{هر دو لنگان لنگان به سمت صلیب های خود می روند و خود بر صلیب آویزان می شوند؛ باد شروع به وزیدن می

کند؛ صدای کلاغ و باد در هم می آمیزد, مترسک ها هر دو بر جای خود ثابتند و همواره تکان می خورند.....نور
میروند}

پایان

پژمان شاهوردی